

آیا کرزی میتواند جلومداخله پاکستان در افغانستان را بگیرد؟؟؟

قسمت اول < پژوهشی از (زعیرواسکاري)



افغانستان و چنگال خونینی نظامیان و استخبارات نظامی پاکستان



پاکستان که پس از چین، هند، آمریکا، اندونزی و برزیل ششمین کشور پرنفوس جهان است، به یکی از مهمترین کانون های خطر تبدیل شده است. پاکستان، در تاریخ شصت ساله خود، هرگز از ثبات پایدار برخوردار نبوده است. این کشور، پس از وقایع تروریستی یازده سپتامبر ۲۰۰۱، در چارچوب مبارزه بین المللی با تروریسم، از کمک های تسلیحاتی و مالی سخاوتمندانه واشنگتن برخوردار شد. هدف از این تقویت تسلیحاتی، مبارزه با اسلامگرایان مسلحی بود که در مناطق مرزی میان پاکستان و افغانستان لانه کرده و در حال رشد بودند. استراتژی درازمدت ایالات متحده آمریکا، از آغاز، تبدیل پاکستان به یک متحد قوی در منطقه بود. تا سال ۱۹۷۷ ذوالفقار علی بوتو رئیس جمهور لیبرال پاکستان، نه تنها از پشتیبانی آمریکا، بلکه در چارچوب پیمان سنتو از پشتیبانی مالی و نظامی رژیم سلطنتی ایران و از دیدگاه سیاسی از پشتیبانی جمهوری خلق چین نیز برخوردار بود. در سایه این کمک ها، پاکستان راه رشد را می پیمود.

اما در سال ۱۹۷۷ با کودتای جنرال ضیاءالحق، اردو در این کشور وارد بازی سیاست شد. ضیاءالحق، که قصد داشت قدرت خود را بر مبنای گسترش نهادهای مذهبی حفظ کند، تا نزدیک به دهه نود به تقویت این نهادها پرداخت. در دوره ضیاءالحق، قوانین اسلامی قدرت اجرایی یافتند، روشنفکران و زنان سرکوب شدند و مدارس افراطگرایی اسلامی گسترشی شدید یافتند. در همین مدارس افراطگرایی بود که هزاران طالب و افراطیون بنیادگرای

کشورما، زیر نفوذ دستگاه امنیتی پاکستان، برای ویرانی و برپایی در افغانستان آموزش دیدند. پس از مرگ جنرال ضیاء الحق، نواز شریف در جریان یک انتخابات آزاد به نخست وزیری رسید. در تابستان سال ۱۹۹۹ پاکستان در جریان درگیری نظامی بر سر کشمیر از هند شکست خورد.

شرایط روانی ناشی از این شکست، به پرویز مشرف امکان داد که علیه دولت انتخابی نواز شریف دست به کودتایی دیگر بزند. نواز شریف، متهم به فساد مالی، ناگزیر از ترک پاکستان شد و مدتی بعد، بی نظیر بوتو نخست وزیر پیشین و شوهرش نیز متهم به اختلاس و ناچار از فرار شدند. پرویز مشرف، پس از کودتای نظامی، به مردم پاکستان وعده داد که با فساد مالی مبارزه کند. اما فساد مالی، زیر سلطه نظامیان، نه تنها کاهش نیافت، بلکه شدیدتر شد. بسیاری از همقطاران نظامی مشرف، اکنون به ثروتمندترین چهره های پاکستان تبدیل شده اند. همین نظامیان باسیاستهای چند پهلو باگذشت هرروز پاکستان را در عمق بنیادگرایی، معامله ها و زدوبندهای پت و پنهان با تروریستان بین المللی بسوی تنش و تشنج هدایت مینمایند.

ازجانب دیگران خطری وجود دارد که آن ها به دلیل رشد تمایلات ضد غربی، از نیروی اتمی علیه آمریکا و متحدانش استفاده کنند. در انتخابات پارلمانی سال دوهزارودو، احزاب افراطی اسلامی (متحدہ مجلس عمل) به سومین قدرت ملی تبدیل و در دو ایالت از چهار ایالت وارد ائتلاف حاکم شدند. در آن زمان بود که خطر تبدیل پاکستان به یک کشور بنیادگرای اسلامی جدی تر شد، زیرا بنیادگرایان نشان داده بودند که می توانند از طریق انتخابات، قدرت سیاسی را قبضه کنند.

مشکل اساسی پاکستان این است که نیروی دموکرات و سکولار متشکل و قدرتمندی ندارد تا بتواند در بازی های دموکراتیک راه را بر رشد بنیادگرایان ببندد. میزان بیسوادی در این کشور بسیار بالا است و بنیادگرایان بیشترین نفوذ را در میان بی سوادان دارند. در سال های اخیر، محبوبیت طالبان به موازات نفرت از آمریکا به میزان زیادی در پاکستان بالا رفته است. در صورت شکست دولت ائتلافی، پاکستان به راهی می رود که رشد تنش های قومی و مذهبی، درگیری های مسلحانه، ترور، رودرونی خونین اکثریت سنی با اقلیت شیعه و ناآرامی بیشتر بلوچستان ویژگی های آن خواهند بود. هیچ کشوری در منطقه، بیش از پاکستان آبتن آشوب نیست و اوضاع این کشور نشان می دهد که مبارزه بین المللی با تروریسم، به ضد خود تبدیل شده است.

پاکستان، به عنوان تنها قدرت اتمی اسلام، اکنون سال ها است که درگیر بحران و بی ثباتی است. مناطق شمالی کشور در مرز افغانستان، عملاً از کنترل دولت مرکزی خارج و به سنگر نیروهای طالبان، قاچاقچیان مواد مخدر و نیروهای مسلح القاعده تبدیل شده است.

طالبان، با استفاده از امکاناتی که در این منطقه فراهم ساخته اند، دوباره جان گرفته اند و ظرف سال های گذشته، عملیات نظامی بی شماری را علیه نیروهای بین المللی و دولت افغانستان انجام داده اند. آن ها، در این مناطق، تشکیلاتی به نام جنبش طالبان پاکستان ایجاد کرده اند. رهبران این جنبش، پس از تشکیل دولت ائتلافی، حاضر شدند بر سر صلح با دولت مرکزی به مذاکره بنشینند، اما همزمان اعلام کردند که این مذاکره به معنای قطع عملیات آنان علیه نیروهای خارجی نیست.

پرویز مشرف، پس از به دست گرفتن قدرت، سیاست پیشینیان خود را در برابر افغانستان دنبال کرد. تقویت طالبان، اساس این سیاست را تشکیل می داد. اما هنگام حمله امریکابه افغانستان و سرنگونی طالبان، حکومت پاکستان بر سر مهمترین دوراهی تاریخ خود قرار گرفت: اگر از طریق مخالفت با تهاجم افغانستان در برابر آمریکا قرار می گرفت، می توانست از سوی غرب همسو و همزم طالبان تلقی شود. پرویز مشرف بعدها در کتاب خاطرات خود نوشت که اگر با آمریکا همراهی نمی کرد، کشورش بمباران می شد.

همکاری با آمریکا نیز، مشکل خود را داشت: این امر، نه تنها طالبان، بلکه بخش قابل توجهی از نفوس پاکستان را، که از دخالت غرب در سرنوشت مسلمانان عصبی بودند، علیه حکومت پرویز مشرف تحریک می کرد. اما جنرال مشرف (در ظاهر) چاره ای جز آن نیافت که به سقوط طالبان کمک کند و در چارچوب مبارزه بین المللی با تروریسم، به تعقیب آن ها و سایر بنیادگرایان بپردازد.

نزدیکی به آمریکا، در کنار خطراتی که برای حکومت مشرف می آفرید، برکاتی نیز داشت. از جمله کمک های صندوق بین المللی پول و بانک جهانی را روانه این کشور ساخت. همین امر سبب شد که رشد اقتصادی این کشور، در سال ۲۰۰۶ به هفت و نیم درصد برسد. اما از ثمرات این رشد، تنها لایه بالایی طبقه متوسط و بیش از همه نظامیان بهره بردند و مردم همچنان در فقر باقی ماندند. رشد تضادها، زمینه های افزایش نفوذ اسلامگرایان را در سال های اخیر فراهم ساخت. برای پاسخگویی به این تناقض، پرویز مشرف کوشید نیروهای مذهبی معتدل را تا حد امکان جذب دستگاه های دولتی کند.

مشرف به مبلغ اعتدال مذهبی تبدیل شد. اعتدالی که به گفته او می بایست در خدمت یک کشور پیشرفته و پرتحرک اسلامی قرار گیرد. وی، با تکیه بر این شعارها، نبرد با بنیادگرایان را رسماً اعلام کرد. اما نتیجه همین سیاست بود که سیستم را در برابر بزرگترین خطر ممکن قرار داد: نیروهای مذهبی در دستگاه های دولتی، اردو و سازمان امنیت، بیشتر نفوذ کردند. آن ها در عین حال متأثر از شرایط خاص منطقه، از اعتدالی که مشرف آرزو می کرد دور و به تدریج رادیکال تر شدند.

از بدو تاسیس کشور پاکستان در سال نوزده چهل و هفت میلادی تا زمان لشکرکشی شوروی به افغانستان در سال نوزده هفتادونو، مسایل مرزی بر روابط این دو کشور، سایه افکنده بود و پس از آن، تا زمان سقوط حکومت داکتر نجیب الله، علاوه بر این مساله، حمایت پاکستان از نیروهای مسلح که علیه دولت کابل می جنگیدند نیز بر تنشهای موجود میان دو کشور افزود. مرز مشترک پاکستان و افغانستان که به خط دیورند مشهور است در زمان سلطه بریتانیا بر شبه قاره هند در سال ۱۸۹۳ بین هند و افغانستان کشیده شد و مناطقی از افغانستان آن زمان به هند بریتانیایی تعلق گرفت. پس از تجزیه شبه قاره هند و تشکیل کشور پاکستان در سال ۱۹۴۷ میلادی، این مناطق که ساکنان آن پشتون و بلوچ هستند، جز قلمرو پاکستان شد. خط دیورند بنیادی ترین عاملی بوده که بر چگونگی روابط دو کشور سایه افکنده است. تا جایی که به پاکستان مربوط می شود، تنها طرح ادعای ارضی از طرف دولت های روی کار آمده در افغانستان چندان برای این کشور نگران کننده نیست. چرا که پاکستان از همان ابتدای تولدش در مقایسه با افغانستان با حمایت بی دریغ آمریکا و انگلیس در موقعیت برتری قرار داشته است.

آنچه که تاکنون مایه نگرانی زمامداران پاکستان بوده قبایل پشتون ساکن در نوار مرزی کشورش است. این قبایل به رغم اینکه به لحاظ سیاسی و حقوقی اتباع پاکستان محسوب می شوند، پیوندهای قومی و قبیله ای خود را با هم کیشان شان در این سوی مرز کاملاً حفظ کرده اند و بعد از گذشت بیشتر از یک قرن جدایی هنوز نوستالژی اتحاد و پیوستن دوباره به افغانستان را از خاطر نبرده اند.

جنگ افغانستان باعث به وجود آمدن کادرهای جدید اسلامی شد که در جنگ چریکی مهارت پیدا کردند، قدرت مبادله ی اطلاعاتی خود را بالا بردند، در به قتل رساندن افراد چیره دست شدند و در ساختن موتر های حامل بمب، تجربه طولانی پیدا کردند. شبکه های بنیادگرایی به طرز گسترده ای اسلامیست ها را از شمال آفریقا، تا مصر، خلیج فارس، آسیای میانه و پاکستان، با استحکام به هم وصل کرد. واقعیت این بود که جنبش اسلامیست، قبلاً؛ در دهه ی هفتاد، به نقطه ی پرواز خود رسیده بود. ماشینهای این پرواز، ایجاد ثروت نفتی عربستان سعودی، پدیداری نظام بانکی اسلامی با خصلت های سیاسی بالا، و به وجود آمدن نهادهای جدید اسلامیست در مصر و سایر کشورهای مسلمان محافظه کار بود.

در جنگ افغانستان، جنبش خصلت تندروی شدیدی پیدا کرد و احساس کرد که قدرت در عضلاتش تبدیل به اعصابی نیرو بخش شده است. در اواخر دهه ی هشتاد، افراطیون قدرت را در افغانستان و سودان قبضه کردند و قدرت حائز اهمیتی در عربستان سعودی و پاکستان کسب و مصر و الجزیره را مورد تهدید قرار دادند. پایه های القاعده و تروریسم زیر زمینی این سازمان، در این سال ها ریخته شد.

بعضی از این تحولات، یا شاید هم بسیاری از آن ها، به نظر معماران سیاسی و نظام اطلاعاتی ایالات متحده که چهار چشمی به موضوع رویارونی با اتحاد شوروی در افغانستان خیره شده بودند، نیامد. یا اصلاً رویت نشد تا مورد غفلت قرار گیرد. سرانجام، برحسب استراتژی گسترده تری، جهاد ویرانگر افغانستان باعث تحقق رویایی شد که تا دهه ی هشتاد مطلقاً ذهنیت محافظه کاران جدید ارزیابی می شد. برای وارد کردن ایالات متحده در بخش هایی از جهان که تا دهه ی هشتاد خارج از دایره ی نفوذ آمریکا قرار می گرفتند، جدالی سخت درگرفته بود. این جدال، از دهه هشتاد که جهادی های افغانستان از ایالات متحده، چین و اسرائیل سکر، کلسنر، بلوپایپ، استنگرو... گرفتند تا علیه ارتش سرخ جنگند، آغاز شد، دهه نود که جنبش طالبان با حمایت مستقیم ایالات متحده به وجود آمد، کشیده شد، و امروز ایالات متحده اسیری دامه های شد که خود بخاطر شکار حریف در حلقه های این دامها دانه ریخته بود.

سرمایه گذاری سیا از طریق پاکستان برای جهادی هادر سال هشتاد و چهار به دوصد و پنجاه میلیون دالر رسیده بود « یعنی در همان حدی که در سال های پیش از آن انجام شده بود»، اما پس از آن بود که این سرمایه گذاری سربه آسمان زد: در سال هشتاد و شش میلادی به چهارصد و هفتاد میلیون دالر، و در سال هشتاد و هفت به شش صد و سی میلیون دالر رسید. ایالات متحده، به سختی کوشید تا کشورهای دیگر، از جمله چین را وارد دعوا کند. بنا به گزارش «چارلز فریمن» (سفير ایالات متحده در چین)، «از سال هشتاد و یک تا هشتاد و چهار چین به ارزش شش صد میلیون دالر اسلحه به افغانستان فرستاد.» ویلیام کیسی مدیر سیا نه تنها سرمایه گذاری برای جنگ افغانستان را توسعه داد، بلکه هدف های جاه طلبانه اش را نیز گسترش داد. حالا دیگر سیا به پیروزی می اندیشید و سلاح های تخریبی و دلفریب بیشتری را برای مجاهدین تامین می کرد، که از آن جمله می توان از راکت های زمین به هوای استنگر نامبرد. وقتی جهاد توسعه یافت، سیل مسلمانان متعصب عرب، از کشورهای مختلف اسلامی، به افغانستان سرازیر شد.

کشورهای مختلف عربی، از جمله مصر و عربستان سعودی، چون سازمان های بین المللی طیف راست اسلامی – مثل اخوان المسلمین، اتحادیه جهانی مسلمانان، جماعت تبلیغی به مثابه سازمان مسیونرهای اسلامی که مرکز شان در پاکستان بود، کارزارهای را برای سربازگیری از افراطیون آغاز کردند. بدین گونه بود که رویاهای اسامه بن لادن برای وحدت گروه های بنیادگرای اسلامی، بسیج آنان در سراسر جهان برای یافتن جنگجویان مسلمان، انتقال آنان به پاکستان و قاچاق کردن شان به افغانستان برای پیوستن به جهاد، تحقق یافت. «کولی» نوشته است: «به بسیاری از آن خشک اندیشان مسلمان گفته شده بود که برای مطالعات و تحصیلات مذهبی به پاکستان می روند.»

بعد از لشکرکشی آمریکا در افغانستان بعد از حوادث تروریستی نیویارک و پنتاگون ، پاکستان عامل بی ثباتی در افغانستان به شمار می رود. اختلافات مرزی از یکسو و ناکامیهای پاکستان در افغانستان در پی سقوط طالبان از سوی دیگر سبب شده که پاکستان همه توان و تلاش خود را برای ایجاد بحران در افغانستان و بازگرداندن طالبان بکار گیرد. این تلاشها در آینده هم ادامه خواهد یافت و دولت افغانستان را با مشکلات مختلفی مواجه می سازد. آمریکا به عقیده ساده اندیشانه اش به سخنان معامله گران پاکستانی ها اعتماد و تیش به ریشه خود زدند طوری که به اعتراف یکی از قوماندانان ناتو ، پس از امضای توافقنامه صلح بین پرویز مشرف و طالبان در وزیرستان، میزان خشونت ها و عملیات های نظامی طالبان در برخی از نواحی جنوب افغانستان، سه برابر افزایش یافته است. طالبانی که تا دیروز مانند قطاع الطریق ها و دزدان صحرايي، فقط در مغاره ها و شکاف کوهها زندگی می کردند و تنها به عملیات های دهشت افکنانه انفرادی دست می زدند، اینک در دستجات منظم چند صد نفری، و جنگ افزارهای پیشرفته، سواره و پیاده، به جنگهای جبهه ای و کلاسیک و تصرف مناطق مبادرت می ورزند. قوماندانان ناتو که بیش از بیست هزار نیرو را در جنوب رهبری می کنند پس از یکدوره برخورد های نظامی با طالبان اعتراف می کنند که جنگ با طالبان یادآور تجربه های تلخ ویتنام برای آنهاست و هرگاه دیر بجنبند و دستگاه دیپلماسی غرب در قبال آنچه که در افغانستان می گذرد برخورد انفعال آمیز داشته باشد، دیر یا زود دولتهای غربی، شاهد ظهور یک ویتنام جدید خواهند بود.

تحلیل گران سیاسی می گویند که در چنین شرایطی دولت آمریکا مجادله لفظی زمامداران افغانستان و پاکستان را مانعی در همکاری موثرتر منطقه ای علیه تروریسم می داند. نیروهای ائتلاف بین المللی در افغانستان می گویند پس از امضای توافقنامه میان حکومت پاکستان و طالبان ، خشونت ها در مناطقی از افغانستان که متصل به وزیرستان هست، تا سه برابر افزایش یافته است. مرز با پاکستان بر اثر تحریکات و مداخلات پیوسته این کشور وضع آشفته تری داشته و دولت حضور ضعیفی در آن دارد. اغلب ، فرماندهان به دلخواه عمل کرده و موجبات نارضایتی مردم را فراهم می آورند. پیام های ردوبدل شده میان واشنگتن با جنرال های پاکستان از بروز بحرانی تازه میان آمریکا و مهم ترین متحد آن در مبارزه با تروریسم در آسیا دارد. در عرض هفت سال که از سقوط طالبان می گذرد، هیچ گاه مناسبات زمامداران آمریکا با اسلام آباد این اندازه شکننده و حساس نبوده است. در این اوضاع که هر روز خبرهای ناخوشایند جدیدی از سازماندهی طالبان از جبهه جنگ می رسد می توان بخشی از آنچه را که در اوراق تصمیم گیری پنتاگون زیر نظر رابرت گیتس درباره پاکستان و طالبان می گذرد، فهمید. روابط آمریکا و دوست پاکستانی اش در این هفت سال پس از سقوط طالبان به مدارا و مامشات سپری شده است. به همان اندازه که دولت مشرف با طالبان کنار آمده است آمریکایی ها نیز در برخورد احتیاط را حفظ کرده اند. جالب اینجاست که دلایل این دو گونه مامشات یکسان بوده است . مشرف نفوذ طالبان را در نواحی مرزی افغانستان و پاکستان توجیه سیاست خود قرار داده است و دوستان آمریکایی او نیز با خوف به هم ریختن بساط قدرت او از اعمال فشار بیش تر بر اسلام آباد پرهیز کرده اند، اما اکنون همه چیز نشان از پایان این دوره دوستی و همکاری در نگاه آمریکایی ها دارد. میر از ژورنالیست و تحلیل گر مطبوعاتی پاکستان می گوید : ما با چماق آمریکا مجبور شدیم سیاست افغانی خود را تغییر دهیم و حال آن که باید خودمان به این نتیجه می رسیدیم . به این ترتیب تلاش های جنرال مشرف پس از ۱۱ سپتامبر برای اثبات صداقتش در مبارزه با گروه های افراطی، چندان مؤثر نبود. جالب اینجاست که آنها راه فرار از فشار مشرف را یاد گرفته اند، چنان که بعد از ممنوعیت لشکر طیبیه و جیش محمد، این گروه ها فوراً به جمعیت دعوت و خادم اسلام تغییر نام دادند و با همان تشکیلات و افراد به فعالیت مسلحانه ادامه داده و در انتشارات خود درباره ضرورت جنگ و جهاد تبلیغ کردند. پس جای تعجب ندارد که با وجود این ممنوعیت ها، تفکر افراط گرایی به صورت اپیدمی در جامعه پاکستان رشد و نمو پیدا می کند. گزارشی که در مجله «فرآیدی تایمز» به قلم شهباز منتشر شد، به حد کافی تکان دهنده بود. در طی چند ماه ، افراطیون موفق به جذب ۷۰۰۰ جوان در رده سنی ۱۸ تا ۲۵ سال در سراسر این کشور شدند که لشکر طیبیه با ۳۳۵۰ نفر در صدر این گروه ها قرار داشتند. حافظ سعید در دوم اپریل ۲۰۰۴ میلادی در راهپیمایی بزرگی در اسلام آباد آشکارا اعانه برای جهاد جمع آوری کرد. پلاکاردهای این راهپیمایی از جوانان دعوت می کرد برای آموزش جنگ به لشکر طیبیه بپیوندند. این تظاهرات در شرایطی انجام شد که در پاکستان برگزاری گردهمایی های سیاسی بویژه برای گروه های بنیادگرا ممنوع اعلام شده بود. اما برخی دلیل افتادن مشرف در گرداب افراطیون را خطاهای بنیادین او در حذف احزاب معتدل و اتحاد اولیه او با افراطیون می دانند . به باور این ناظران مشرف در اکتبر ۲۰۰۲ میلادی دست به اقدامی زد که اکنون مایه دردسر بسیار برای حکومت وی شده است. مشرف با اخراج دو حزب کهنه کار عمده سیاسی یعنی مسلم لیگ نواز و حزب مردم در واقع به پدران معنوی طالبان اجازه داد تحت بیرق مجلس متحده عمل در انتخابات پارلمانی شرکت کنند. اشتباه دیگر او این بود که به بنیادگرایان افراطی اجازه داد در انتخابات پارلمانی رقابت کنند تا رهبران و هواداران حزب مردم و مسلم لیگ با شکسته شدن آرا تضعیف و خانه نشین یا در اقلیت قرار گیرند. مجلس متحده عمل با ریشه دواندن در تشکیلات نظامی ، استخباراتی و سیاسی هم اکنون به مخالف اصلی مشرف در تبدیل شده اند. هم اکنون در اسلام آباد یک مبارزه تند جریان دارد.

افراطیون مشرف را به همراه چند تن از هیأت دولتش نوکران آمریکا معرفی می کند. شاخص ترین این متهمان شوکت عزیز وزیر دارایی و صدراعظم قبلی هستند. مشرف نیز در مقابل وارد بازی اتهام زنی به آنان شده و رهبران مجلس متحده عمل را در محافل خصوصی تندرو، بی سواد و متحجر خطاب می کند.

تحلیلگرانی که برنامه مشرف در مبارزه با تروریسم را از این منظر رصد می کنند معتقدند که او نمی تواند بر ضد افراطیون وارد جنگ تمام عیار شود، زیرا این گروه ها در ۲۰ سال گذشته همواره از شیردان اردو و آس آی پاکستان تغذیه و هدایت شده اند. بر این اساس ائتلاف گروه های مذهبی به نام مجلس متحده عمل به یکی از موانع اصلی در راه اجرای سیاست های مشرف تبدیل شده اند، این ائتلاف مصرانه از مشرف می خواهد عملیات نظامی در بخش قبایلی - اردوگاه طالبان - متوقف شود.

بنابراین دعوتی که آمریکایی ها از مشرف برای آغاز جنگ جدید کرده اند یک مسیر خطرناک و تاریک است که هیچ کس و حتی خود مشرف عاقبت آن را نمی داند با اطاعت پاکستان از سیاست های آمریکا، این خطر وجود دارد که گروه های افراطی که با فلسفه ضد آمریکایی به حیات خود ادامه می دهند، تقویت شوند. مشرف به روزهای سرنوشت سازی گام می نهد، او که به تاسی از حکومت نظامی ضیاءالحق با احزاب سنتی ائتلاف بست، اکنون در میان ۲ همپیمان دیروز - طالبان و آمریکا - با بن بست خطرناک روبه روست.